

و نهی از منکر دارند اگر به این رسالت واقعی که با ایمان توحیدی مرزهای معروف و منکر را همی مبین می‌سازد و نیز ایمان توحیدی را تحرك می‌دهد، ایمان آرند خیر آن، بیش از دیگران برای خودشان است:

وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ. لو، مشعر به امتناع و آرزو است، مفعول فعل آمن با قرینه مقام، باید امت موصوف و مسؤول چنین رسالتی باشد، لکان خیراً لهم، پایه گرفتن خیری را می‌رساند که عائد اهل کتاب می‌شود، از آن جهت که اهل کتاب و وابسته بدان هستند: آنها با این ایمان، رسالت و کتاب پیبران گذشته را از درون شرك و اوهام و از عقبماندگی زمان می‌رهانند و به پایه گرفتن خیر و معروف و اسلام و سلامت که اصول دعوت کتاب است، مایه و حرکت می‌بخشند؛ و یا این حرکت تاریخی و تکاملی را تضمین و تسریع می‌کنند. زیرا توده مردم را اتحاد و اتفاق نظر اهل کتاب و رهبران اعتقادی و فکری اطمینان و حرکت و دلگرمی می‌دهد و همین موجب حرکت و تکامل اجتماعات است و به عکس، اختلاف و پراکندگی آنان مردم را دچار شك و تحیر و پراکندگی و سکونت می‌سازد. برای همین است که قرآن پیبران را دارای يك آئین و يك هدف و همه را يك امت می‌شناساند: «إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ (فاتحون) - انبیاء / ۹۳ (مؤمنون / ۵۲)». این خیر امت گزیده و اکمال همان امت است با مسؤولیت مبین و مشخص امر به معروف و نهی از منکر و تکامل ایمانی. و چون شناسائی و تمیز معروف و منکر و خیر و شر خواست فطری و وجدانی هر فرد و قوم و ملت و از لوازم اراده و اختیار و اصل روابط و نظام اجتماع و روشنتر از اصول اعتقادی و برتر از مسائل اخلاقی است، اهل کتاب در ایمان و پذیرش آن باید پیشقدم آن باشند و چنین رسالتی را تأیید کنند تا پیروان کتاب و رسالت آسمانی را از پراکندگی به امت واحد باز گردانند و اندیشه‌ها و وجدانهای ایمانی و مسؤولیت پذیر را که اختلافات دینی، بی تفاوت و بی حرکت و بی فروغ ساخته است، متمهد و متحرك و فروزان گردانند. این هدف غائی کتاب و ادیان توحیدی است که بیشتر اهل کتاب از آن رو گردانده‌اند و در برابر آن جبهه گرفته‌اند و کمتری از

آنان ایمان دارند:

مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ . همین اکثریت فاسق از اهل کتاب بودند که راه خیر و کمال را بستند و وجدانها را از درك مسائل زندگی باز داشتند و نفوس را فاسد کردند و اختلافات و تضادها پدید آوردند و راه را برای عناصر فاسد و پست و خودکامه و سلطه آنها گشودند و استعدادهای خیر و معروف و جوش آنها را در نفوس خشکاندند و جوامع را از نظامی که باید بر این اصول پایه گیرد تهی ساختند تا این خلاء را منکرات و شرور و قساوتها و تضادها و درگیریها و نظامات ناشی از آنها پر کردند .

لَنْ يَضُرَّكُمْ إِلَّا أَذَىٰ وَ إِن يُّقَالُوا لَكُمْ يُؤَلُّوكمُ الْاَذْيَارُ ثُمَّ لَا يَنْصُرُونَ .

لن یضروکم، ضرر همیشگی و در همه شرایط را نفی می کند. ضمیر جمع فاعل راجع به « اکثرهم الفاسقون » است و ضمیر جمع مخاطب، مؤمنان بدین رسالت و موصوفان به « خیر امة اخرجت للناس ». ضرر منفی، زیان است که این امت را متوقف یا متلاشی گرداند. آذی، آزار است نه در حد ضرر. بنا بر این، الا اذی، استثناء منقطع و تأکید نفی « لن یضروکم » است. پیوست این آیه، شرط یا فعل مقدری را می رساند: بیشتر اهل کتاب که فاسقند و از مرزهای اصلی آئین خدا بیرون رفته اند اگر به دشمنی باشما برخیزند و بخواهند و یا می خواهند بر شما زیان رسانند، هیچگاه و یا برای همیشه به شما - خیر امت - ضرری نمی رسانند مگر آزاری ...

چون شما امتی هستید مشعلدار توحید و شریعت فطری و عقلی و شناخت مرزهای معروف و منکر و مسؤولیت امر و نهی که از درون تاریک تاریخ و زیر هوای شرک و ادغام با تدبیر و لطف خداوند بر آمدید و دارای ترکیبی زنده و رشد یابنده و ریشه دار شدید، با این اوصاف و شرائط است که هیچ قدرت مقاومی نمی تواند بر شما صدمه و ضرری رساند که از رشد و حرکت بازتان دارد یا رسالتتان را از میان بردارد مگر در حد آزاری در انجام دعوت و مال و جان افرادتان که

جبران می یابد، چون درخت ریشه دار سالم و زنده و رشد یابنده ای که آفات و طوفانها می توانند بر شاخ و برگ و پوستش آزاری رسانند و نمی توانند آنرا بخشکانند و از رشدش باز دارند. چون امتی تکامل یافته و در مسیر تکامل اجتماع و تاریخ می باشید؛ جویندگان راه کمال را رهنمائید و تشنگان حق را سیرابی بخش و یار و جاذب محرومین و ستمزدگان و دافع و دشمن ستمکاران و آگاه و شناسای معروف و منکر و امر و نهی و کبرایشگر به حقوق و هشیاری به انگیزه ها و تحریرکهای متضاد درونی و اجتماعی و جهاد دائم:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا أَهْتَدَيْتُمْ ... مائده / ۱۰۵ . عليكم انفسكم : آگاهی و پائیدن خود و امت و جهاد درونی و اجتماعی است که با این شرائط، گمراهان ضرری به شما نمی رسانند، لایضر کم من ضل : خودخواهان عافیت جویند که این آیه را دلیلی برای ترك مسؤولیت و امر به معروف و نهی از منکر و جهاد می نمایانند و گمان دارند که چون انزوا رفتند و خود را از درگیری با عناصر ضد این حرکت و دعوت باز داشتند، دشمن رهاشان کرده و عافیتشان تأمین شده است، و حال آنکه دشمن، عنصر ضد این امت و دعوت است، و گرنه امتی که به سود مردم بر آمده تا معروف را گسترش دهد و منکر را مهار و ایمان را استوار کند. نمی تواند جنگجو باشد مگر آنکه خود مورد تعرض و جنگ واقع شود و می شود... آنگاه که تحریرکات ضرر دار و نقشه های موزیانه دشمن در این امت و دعوت کاری نشد، خواه نخواهد دست به سلاح می برد و راه جنگ را پیش می گیرد و پیش می آورد و با زهم شکست رسوائی در پیش دارد:

وَإِنْ يُقَاتِلُواكُمْ يُوَلُّوكمُ الْآدْبَارَ وَاكْرَ بَاشْمَا جَنْكِيدَنْد رُوی می گردانند و آدبار را سپر می کنند، سپس روحیه و همبستگی و قدرت یاری بخشی برایشان نمی ماند: ثُمَّ لَا يَنْصُرُونَ .

این آیه پیشرفت امت گزیده و بی اثر ماندن مخالفتها و شکست قطعی دشمنان را در جنگ پیشگوئی کرده و این پیشگوئیها تا کنون برای امت موصوف تحقق یافته است و اگر توقف و یا شکستی در مسیر طولانی تاریخ این رسالت پیش آمده

گذرا بوده و یا از آن حکومتها و مردمی بود در چهره اسلام و فاقد شایستگی و شرایط و هدفهای موصوف. اقوام و مللی که باسنن و ادیان و مذاهب مختلف دعوت این رسالت فطری و عقلی و کمال بخش را در برابر قدرتهای حاکمه و منکرزا پذیرفتند و می پذیرند، اگر مقهور بودند و انگیزه‌های جز حقجویی و هدایت و عدالت و کمال انسانی داشتند باید با ازمیان رفتن حکومتهای اسلامی و قدرت فاتحین و انگیزه‌ها، به ادیان و سنن گذشته خود برگردند و برنگشتند.

ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ أَيُّنَ مَا تُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلِ مِّنْ آلِهٍ وَ حَبْلِ مِّنْ النَّاسِ وَ بَاؤُوا بِفَضْبٍ مِّنْ آلِهٍ وَ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ . . .

ضربت عليهم الذله، استعاره است: زبونی همچون خیمه بالای سرشان زده شده آنرا فرا گرفته است یا همچون نقش بر سکه بر آنان نقش بسته است. ضمیر جمع عليهم، مانند ضمائر قبل، راجع به اهل کتاب و ناظر به یهودیان است: (وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَ بَاؤُوا بِفَضْبٍ مِّنْ آلِهٍ ... بقره / ۶۱) الذلة (به کسر، از ذل به ضم) نوعی زبونی را می رساند. اینما تقفوا، ظرف مکان تعمیمی یا تقییدی است: زبونی به گونه خاصی بر آنان خیمه زده و نقش بسته در هر جا که یافت و نمودار شوند (هر جا نفاقت: اجتماع و تمر کزی، یابند)، الابحیل من الله و... استثناء واقعی یا تأکید ضربت عليهم الذله، است: مگر پیمانی یاریسمانی از خدا و مردم آنان را از چنین ذلتی برهاند و بالا برد.

در سوره بقره این آیه و خبر، از هنگام بیابانگردی بنی اسرائیل در بیابان سیناء آمده است. پس از آن بهانه جوئیها و گستاخیها و خستگی از آن زدگی و درخواست از موسی که از خدا بخواهد تا برایشان گیاههای خوردنی بربیانند و خوراکشان را تنوع دهد. آنگاه فرمان هبوط با ذلت و مسکنت: «أَهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَّا سَأَلْتُمْ وَ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ...»، در این سوره، پس از موضعگیری اهل کتاب در برابر امت گزیده، با بسط بیشتر و قید «اینما تقفوا» و استثناء «الابحیل...» و تکرار فعل «ضربت...» آمده است و سرنوشت یهودیتی

را می‌نمایاند که پایه و ریشه مسیحیت است و وحدانیت مطلق و رسالت عام پیمبران را در بنی اسرائیل و اندیشه‌ها و روابط و احکام قومی محدود کرد و سپس در برابر رسالت همگانی و باز مسیح و گرایش روم و اروپای شرقی به آن، دچار انزوا و ذلت و مسکنت گردید. بیش از نیم قرن از ظهور مسیح نگذشته بود که رسالت جهانی و همگانی مسیح نیز با شرک‌ها و ادغام نژادی روم و یونان ترکیب یافت و مبدأ مطلق عالم از گریبان مسیح سر بر آورد و محدود در اضلاع مثلث آن گردید و سر نوشت خیر و شر و معروف و منکر و دنیا و آخرت و بهشت و دوزخ در انحصار کلیسا که گونه‌ای از معابد قدیم بود، و در نژاد برتر غربی در آمد. پس از ظهور رسالت جهانی اسلام و توحید همگانی و ربط مستقیم خدا با خلق و خروج امت داعی به خیر و آمر به معروف و ناهی از منکر و مؤمن به خدای یگانه، مسیحیت به سوی غرب و نژاد غربی عقب نشست و پایگاه‌های دعوتی و اعتقادیش متزلزل گردید تا اینکه در قرن هیجدهم و انقلاب فرانسه یکسره فرو ریخت و درهای تفکر آزاد و علم باز شد و حاکمیت نامحدود کلیسا با امتیازات و تبعیضاتش از میان رفت. با شورش علیه تبعیضات نژادی و در محدوده غرب، و حاکمیت دینی، یهودیان پراکنده‌ای که در نظر نهضت‌های ضد تبعیضات نژادی نمونه بارز قومی و نژادی و در نظر مسیحیان قاتلین پیمبران و عاملین شیطان شناخته شده بودند، جذب ملیت‌ها و فرهنگ‌های ملی و محکوم قوانین اجتماع آنان شدند و در برابر سیل خروشان فکری و اجتماعی غرب چون رسوبانی در لایه‌ها جوامع و در آرزو و انتظار وعده خدای خود «بِهَوَّه» ماندند.

وعده برگشت به سرزمین موعود و تشکیل حکومت جهانی اسرائیل و باز پس گرفتن دنیائی که خدایشان (مطابق نصوص تورات و تلمود و دیگر نوشته‌های یهود) بدانان بخشیده بود. این آرزوها و چشم‌اندازهای بیش از دو هزار ساله اسرائیل و پس از رانده شدن از سرزمین قدس و پراکندگی و سپس جذب و تحلیل آنها در ملت‌ها که می‌رفت از خاطره‌ها محو شود، دوباره در پی فشارها و تبعیضات برخی از کشورهای غربی - چون آلمان بیزمارکی و هیتلری - و نفوذ اقتصادی و سیاسی

آنان در کشور نوپای امریکا و پیدایش اندیشه صهیونیسم در مغز نویسندگان کالی‌چون و تئودر هر تزل - کتاب يك دولت يهود - ۱۸۹۶ء ، تحريك يافت و بسياری از يهوديان را بسيج کرد ، تا با پشيبانی و نقشه آزمندان استعمار گر و وعده بالفور و امپراتوری انگلستان و دستاویزی پيشتازان صهيون به ريسمان تعهدات مالی و نظامی « جبل من الناس » آنان و در میان آتش و خون و ویرانی ، هسته رؤیای دولت اسرائيل را در سرزمین مغضوب فلسطين کاشتند و وعده خدای خود « يهوده » را که با نیروی الهی پيبران بزرگ انجام يافت ، امید انجام آن را در چهره و قدرت مسیح‌های موعودی چون داشکول ، دایان ، مایر و... یافتند.

رؤیائی که در قرن‌ها خفتگی و بی‌خبری و پراکنده‌گی و ناشناسی ملتها تعبیر نشد ، می‌خواهند در قرن بیداری و هشیاری و شناسائی ملتها به تعبیر رسانند ! در میان رؤیای غرور انگیز صهیون و بادی که استعمار گران در آنها می‌دمند و بودی که دیگران به آنان می‌دهند ، بانگ تکبیر و غرش طیاره‌ها و تانکهای مجاهدان اسلامی در صحرا و تپه‌های سینا و جولان مغز های بسته یهودیان و هم‌ریسمانان « هم‌پیمانان » آنها را تکان داد و استحکامات نظامی و روحیشان را فرو ریخت و ريسمانهای تعهدات آنها را با بسیاری از کشورهای جهان گسیخت (۱) . و منجیان و مسیح‌های موعودشان از آسمان احلام سقوط کردند و ندای محکومیت متجاوزان و مظلومیت رانده‌شدگان از کرسی سازمان ملل برخاست. در آن روزها در اجتماع سران اسلامی و افریقائی در جده و اوگاندا به اخراج اسرائيل از سازمان ملل رأی دادند و دوباره شب و خیمه زبونی و عزلت و مسکنت بر سرشان سایه افکنده اگر یکسره آنان را فرا نگرفته برای آنستکه مسلمانان هنوز به توحید فکر و عقیده و قدرت کامل خود پی برده و باز نگشته‌اند و شخصیت امت گزیده و مسؤولیت در امر به معروف و نهی از منکر را بازیافته‌اند و رسوبات استبداد و استعمار و عوامل تفرقه

(۱) اشاره به جنگ رمضان (اکتبر ۱۹۷۲) که در پی آن بسیاری از کشورهای آسیائی و افریقائی با اسرائيل قطع رابطه کردند ، و استعمارگران هم عهد آنان دچار اختلاف و دودلی شدند .

افکن و منحرف کننده از اندیشه‌ها و اجتماعشان زدوده نگردیده و ریسمان پوشیده تعلیمات دشمنانشان با یهود «حبل من الناس» که ضامن نگهداری آنها در منطقه و در مقابل قدرتهای معارض است یکسر نگسیخته، همین علل و عوامل و شرائط است که چنین قوم بسته و به خود پیچیده و پراکنده و ساکن را به حرکت در آورده و امید و قدرت و جرأتشان داده که بر حقوق و حدود شناخته و پذیرفته بتازند و به تاخت و تازهای بیحساب خود بنازند. چون برج مراقبت و پایگاه استعمار و گسیخته از پیمانهای خدا و خلق و گرفتار خشمند؛ خشمی از خدا که از درون خلق سر می زند: *الا بحبل من الله و حبل من الناس و باؤوا بغضب من الله و ضربت علیهم المسکنة.*

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ، ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ.

ذالك، اشاره به مفهوم «ضربت عليهم الذلّة . . .» است و بانهم، بیان سبب؛ كانوا، مشعر به خوی تکوینی و شیوه؛ افعال مضارع يكفرون، يقتلون، يعتدون، دوام و استمرار را می‌رساند و فعل ماضی عصوا، خبر از گذشته و منشأ این افعال فکری و عضوی را. ذلک دوم، تأکید اول و یا بیان علت يكفرون . . . و يقتلون . . . است :

این ذلت زدگی و گرفتاری به خشم الهی و مسکنت بدان سبب است که به شیوه خود به آیات خدا کفر می‌ورزیدند و پیمبران را به ناحق می‌کشتند و به سبب آنست که سرپیچی کردند و شیوه آنان تجاوز و ستم بود. یا کفر و قتل پیوسته آنان به سبب عصیان و ستم پیشگی بود، و همه اینها منشأ ذلت زدگی و خشم و مسکنت. چون از هر مسؤولیت و تسلیم به حق سر باز زدند - بما عصوا - و به حقوق و حدود خدا و خلق تجاوز می‌کردند - وكانوا يعتدون - آیات خدا را که از زبان پیمبران و در پدیده‌های آفرینش تبیین گردیده و ایمان و آگاهی و شناخت می‌آورد پوشیده می‌دارند - يكفرون بآیات الله - و پیمبران را که پیام جهانی

داشتند و هادیان به حق و دعوت کنندگان به خیر و تکلیف و مهار کنندگان سرکشها بودند، به ناحق می کشتند و از سر راه طغیان خود بر می داشتند .
 اینگونه کفر و کفران و کشتار و طغیان جز از مردمی که خود را برتر از مسؤلیت و گزیده خدا «شَعْبُ اللَّهِ الْمُخْتَار» و مشمول شفاعت پی چون و چرا و نجات یافته اذعواقب ستمگری و گناه می پندارند سر نمی زند. اینان آئین خدا و رسالت پیامبران را در خدمت آرمانهای قومی و زندگی دنیوی خود می نگرند و با هر چه مخالف با آنها باشد می ستیزند. با آنها آیات توحیدی و نجاتبخش موسی، کوساله طلائی را به خدائی گرفتند و می کوشیدند که قدرت و نبوت موسی را در راه هواهای خود رام کنند تا آنجا که موسی به جان آمد و نجات خود را از خدا خواست و دعایش به اجابت رسید و از سینا بیرون نیامده اند و هکین جان سپرد .
 پس از آن در تاریخ یهود آنچه چشمگیر است کشتار از خود و بیگانه و تجاوز و سرکشی است .

چون در لاک نژادی و پوست قومی و خود برتر بینی سرفرو بردند، از آیات و سنن و قوانین عمومی جهان و انسان روی گرداندند و آنها را نفی کردند :
 يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ؛ و چون رسالت و هدایت پیامبران معارض با اندیشه ها و طغیانهایشان بود، پیامبران را به ناحق می کشتند : وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ . چنین قوم کفر کیش و سرکش و پیامبرکش و بسته به اندیشه های قبیلگی و تعصب یافته، در برابر تعمرک آیات و تحول و گسترش روابط باید دچار زبونی و مسکنت باشد و بیش از آنکه زبون دیگران شود در اندیشه ها و خویهای خود مسکنت دارد، و چون آیات و حقوق انسانها را نفی می کند خود نفی می گردد . خدائی را می ستایند که بدون قید و شرط و تعهد متقابل و مسؤلیت عهد کرده که آنان را برتری دهد و مالک زمین گرداند و مردم را متعهد می دانند که آنان را برتر و ممتاز و گل بوستان هستی بشناسند و جان و مال و سرزمین خود را در اختیارشان گذارند و گرنه طغیانگرند و باید با هر وسیله و دسیسه و زور و تقلب و رباخواری اموال آن اغیار را بر بایند و آنان را زبون و برده خود گردانند . هر آیه و رسالتی

که این تعهدات و امتیازات آنها را نفی کند از آن سر باز می‌زنند و همه اینها را از بر گزیدگی و برتری خود می‌پندارند. همان عواملی که قرآن موجب ذلت و مسکنتشان می‌شناساند: ذَالِكْ بِاَنَّهُمْ...

آن خدائی که در میان همه مردم جهان یهود را قبیله ویژه خود گردانیده عهده‌دار است که حاکم و مالک جهانشان گرداند، همان «يَهُودَ» خدای ساخته و آرایش شده یهود است که به چهره‌های گوناگون درمی‌آید، گاه خشمگین است و گاه آرام و رحیم، گاه بر بنی اسرائیل خشم می‌گیرد و گاه دلجوئی و عذرخواهی می‌کند، گاه آشکار می‌شود، گاه روی نهان می‌دارد، گاه در آسمانها صعود می‌کند و گاه در گوشه‌ای از زمین فرود می‌آید و با یعقوب «اسرائیل» کشتی می‌گیرد و تا صبح برمی‌آید یعقوب رهایش نمی‌کند تا چنین عهدهائی از او می‌ستاند، بی آنکه تعهدی از خود و فرزندانش به خدا دهد و رسالتی به عهده گیرد. این خدای بنی اسرائیل است، نه آن کمال‌هستی و قدرت مطلق و حکیم مرید و پدید آورنده سنن و قوانین و هدایت کننده بدانها که بر طبق آن سنن و اراده حکیمانه عزت و قدرت و ذلت می‌دهد و در حد شایستگی و آگاهی وارث زمین می‌گرداند: *وَإِنَّا الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحِينَ*. اگر زمانی بنی اسرائیل قدرت و برتری یافت، برای همین بندگی خدا و شایستگی و انجام احکام اصلی تورات و در هنگامی بود که ندای توحید را در میان اقوام و قبائل مشرک در می‌دادند و آنان را به بندگی خدا می‌خواندند. همین وظایف عهد خدا با آنان بود، و چون از این عهد روی گردانیدند و به آیات کافر شدند و پیمبران را که مبین احکام و سنن بودند، کشتند و عصیانگر و ستمگر شدند؛ دچار زبونی و ذلت گشتند و دیگر هیچگونه اجتماع و ثقافت و عزتی نیافتند. اگر در گوشه و کنار زمین مانند یمن و ولکاء برای چندی حکومتی

۱ - گویا هیچ عهد و رسالتی برای دعوت و هدایت مشرکان نداشتند، جز آنکه چون به شهرها و سرزمینهای آنان دست یافتند زندگان را بکشند و شهرها را ویران کنند و در این راه هر وسیله‌ای - مانند به جاسوسی گرفتن زن قاحله - را به کار برند، چنانکه در داستانهای پس از ورود آنان به سرزمین فلسطین می‌خوانیم.

تشکیل دادند، با قدرت و پشتیبانی بومیان بود نه یهودیان اصلی.

چون مسیر حرکت بشری و تحولات اجتماعی، گسترش روابط و تفاهم ملل و اقوام است، اسلام باید آوردن امتی که رسالت جهانی دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر را دارد، موجب سرعت و جهش در این جهت گردید و با مسؤولیت و تعهد: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ...» دیوارهای تبعیضات و فواصل طبقاتی را فرو ریخت و رسالت و دعوت توحیدی و همگانی ابراهیمی و دیگر پیامبران را از میان بستگیها و جمودهای تعالیم عهد عتیق و دساتیر تلمودی بر آورد و در مجرای تکامل تاریخی و اجتماعی به حرکت واداشت. پس از آن قومیت‌ها و ثقافت‌های بسته و پیچیده یا باید باز و هماهنگ با تاریخ شوند و یا منزوی و برکنار و دچار مسکنت. همین رسالت باز و جهانی و اصول متحول و نافی امتیازات نژادی و بهره‌کشی و بندگی انسان از انسان بود که امت اسلام جوامع مختلف و به خود پیچیده و دچار مسکنت را رهبری کرد و به هم پیوست و تفاهم و تحریک بخشید. دوره مسکنت امت اسلامی آنگاه آغاز شد که بیش از هر عامل اجتماعی و تاریخی، عنصرهای ملی گوناگون اصول رسالت جهانی اسلام را به گونه رنگهای مذاهب و مسالک تجزیه کرد و به تحلیل برد و چون این عوامل مسکنت را برای امت اسلامی عارضی است و اصول مسؤولیتهای جهانی و جهاد و اجتهاد برای تحقق آنها نقش ثابت کتاب و سنت و پایدار و همیشگی است گرفتار آن گونه زبونی و مسکنتی که اقوامی چون یهود دچار شدند، نگشتند و همیشه و در همه شرایط و صورتهائی، از مبارزه و تحریک در برابر عوامل فاسد و مفسد داخلی و خارجی باز نایستادند و یکسره تسلیم نشدند.

لَيْسُوا سَوَاءً مَّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَالَمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ أَنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ.

ضمیر جمع لیسوا، راجع به اهل کتاب «وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ» و سواء، خبر آنست. مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ، کلام استینافی و بیان جمله لیسوا می‌باشد، یا متعلق است به سواء و اسم لیسوا و امة خبر آن: اهل کتاب یکسان نیستند، از اهل

کتاب‌امت به‌پا خاسته‌ایست که... یا یکسان نیست از اهل کتاب‌امت به‌پا خاسته... این آیه بیان تفصیلی « مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَ أَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ » است، سپس « لَنْ يَضُرُّوكُمْ... وَ إِنْ يُقَاتِلُوكُمْ... ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلِيلَةُ... ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ »، اوصاف واحوال اكثر فاسقين از اهل کتاب است، ق‌امت اسلامی همه اهل کتاب و پیروان رسالت‌های گذشته را در این اوصاف و موضعگیری و جمود یکسان و همه آنان را هماهنگ با این رسالت ندانند. این تقسیم و توصیف دو گونه از اهل کتاب است، به‌وصف اهل کتاب بودن، نه اهل کتابی که، به گفته بعضی از مفسرین، به رسالت اسلام ایمان آورده باشند، زیرا در این صورت، موصوف به اهل کتاب نیستند و موصوف به مسلمین می‌باشند.

این گروه از اهل کتاب، با اکثریت فاسق « وَ أَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ » و پراکنده و بازنشسته از مسؤولیتها و وابسته به غرورها و کافر به آیات و کشنده پیمبران و سرکش به حقوق، یکسان نیستند. اینها مردمی هماهنگ و هم‌مقصدند «امة» که از خفتگی و پیچیدگی و بستگی به خود و غرورهای دینی و قومی بر آمده «قائمة»، از خود بینی و فردیت و قومیت برتر آمده دیدشان به آیات خدا باز شده و آنها را در کتاب آفرینش و وحی و هنگامهای شب و در گذر گاههای آسمان و معبر کاروان ستارگان همی خوانند: يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آتَاءَ اللَّيْلِ، در هنگامهای شب که روشنایی روز زیر پرده می‌رود و روابط را قطع می‌کند و پرده از رخسار دورترین و عظیمترین آیات برداشته می‌شود، و آنگاه که از مسؤولیتها و کوشش‌های روزانه و انگیزه‌ها و جواذب آن رهائی می‌یابند و به خود و آیات برمی‌گردند، آیات از هر سو و از دورترین چشم‌انداز و نزدیکترین نوشته‌ها بر اذهانشان پرتو می‌افکند و از زبانشان تلاوت می‌شود و تلاوتها در گوششان طنین می‌اندازد و بر خلال نفوسشان جریان می‌یابد و آنها را روشن و پاک از طغیان و در برابر عظمت خاضع و ساجد می‌گرداند: وَهُمْ يَسْجُدُونَ.

يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُسَارِعُونَ

فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ .

فعل مضارع يؤمنون... وقرینه ترتیب افعال و اوصاف، بیان ایمان استمراری و تکاملی این گروه اهل کتاب است: باقیام در اندیشه و تفکر و برای انجام تکالیف و مسؤولیتها و تلاوت آیات و اندیشه در مظاهر و پدیده‌ها که راهنمای به اصول و علل فاعلی و غائی است و خضوع در برابر عظمت و قدرت مبادی آیات، از جمود ایمان بسیط و بسته بر می آیند و در ایمان به خدا و آخرت پیش می روند و گسترش می یابند. با ایمان پیشرو و متکامل است که می توان از تاریکی حجابهای خود گرائی و دیگر گون نمایاندن آیات و اشیاء و جمود و غرور رهائی یافت. ایمانی که از قیام فکری و تلاوت آیات و حالات سجده امداد می شود و سرچشمه می گیرد و روابط و ابعاد حیات و جهان و معروف و منکر را تبیین می کند و مسؤولیت امر و نهی می آورد: **يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ**. با اینگونه باز شدن آفاق ذهنی و بینش جهانی است که انسانها در مسابقه خیرات و کمالات سرعت می یابند: **و يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ**. آنان که در انگیزه‌های خود و هواهای خود درمانده‌اند و یا بینشی کوتاه دارند و جهان و انسان را در ابعاد محدودی می نگرند، نه شناسائی آیات و تلاوت آنها را دارند و نه شناخت و ایمان به مبدأ و مبادی «الله» و نه آیات «آخرت» و معروف و منکر و مسؤولیت امر و نهی و نه سرعت در خیرات. چون مبدأ هر گونه حرکت فکری و اجتماعی و تکاملی، تغییر و تحول انسان است و هر چه انسان از خود و مرکزیت اندیشه‌های محدود خود دورتر شود و برتر آید آیات و حقایق آنها نمایانتر می گردد.

سرفصلهای تغییرات و تحولات فکری و اجتماعی همین تحول درونی و گریز از مرکزیت خودی و قومی و مکان و ملیت و آئین‌های قومی و اندیشه‌های ناشی از اینها بوده است. توحید که اولین پایه دعوت و رسالت پیامبران است، از همین بستگیها و وابستگیها می رهاشد و ذهنها را باز و منبسط می گرداند و هر چه توحید کاملتر شود حقایق جهان و حیات و روابط آنان روشنتر می گردد، چنانکه کشف مرکزیت نداشتن زمین و سپس کشف ستارگان و کهکشانها دید علمی را بازتر و

کاملتر و کشف و تسخیر قوای طبیعت را آسانتر کرد. چون خودبینی ضد خدایینی و جهان شناسی است و همه چیز برای خودبین نا آشنا و مبهم است و در پرده می‌ماند و هر چه را در حدود شخصیت موهوم و آرزوهای محدود خود می‌نگرد به خدائی می‌گیرد و در برابرش کرنش می‌کند و پای می‌کوبد و شعار می‌دهد و شعر می‌سراید و از آنها بتی می‌سازد؛ الهة جمال و زشتی، خیر و شر، رحمت و غضب... تا مکتب ساخته و ناشی از اینها... تا علوم استخدام شده و ادیان مسخ شده در راه اینها، که همه در بندان رها شدگی و تکامل و حرکت به سوی مطلق «فی سبیل الله» است و ورشکستگی اینها با پیشرفت فکری و علمی و آگاهی عموم هر چه بیشتر آشکار می‌گردد.

زمینه قیام امتی که تالی آیات و امر به معروف و ناهی از منکر و دارای مسؤلیت جهانی است فراهم تر میشود: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ... لِيُسَوِّا سَوَاءً مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ»، این خیر امت که ساخته مکتب و رسالت اسلام است و آن امت قائمه از اهل کتاب که شایسته نجات و رهبری خلق: «أُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ»، و در دنباله رهبری پیامبران گذشته است، باید عهدمدار چنان مسؤلیتی شود. ابراهیم که آیات خدا را در هنگامهای شب تلاوت کرد و حقایق و ملکوت آسمانها و زمین برایش رخ نمود و از حاکمیت بندهای شرك و اوها م محیط رهائی یافت و برای اعلام توحید و ابطال شرك و امر به معروف و نهی از منکر قیام کرد، خود به تنهایی امتی بود «كَانَ إِبْرَاهِيمَ أُمَّةً وَاجِدَةً» و مبدأ تکوین امتی. و پس از او کوشش پیامبران و فرزندان شایسته و مسؤولش و موسی با تعالیم و احکام توراتش برای تکوین و تشکیل چنین امت توحیدی بود. آنچه در تورات از خصائص و سوابق و نعمت‌ها و فضیلت‌ها و احکام آمده، «رجوع شود به سفر لاویان و تثنیه» نظر به همین بوده که در متن دیبای کفر و شرك و ظلم، قومی هماهنگ و متضامن تکوین شود و پایه گیرد و امت قائمه و مسؤول رسالت توحیدی گردد. بنی اسرائیل این هدفها و مقاصد را نادیده گرفتند و از یاد بردند و در پی این تعالیم دچار غرور برتری قومی و خونی شدند و در روابط و قشرهای نژادی خود ماندند. رسالت مسیح که باز و جهانی و برای

محبت و روابط و عواطف انسانی بود، خود اصول و احکام امت ساز نداشت و همی خواست تا امت اسرائیل را از پوست قومیت و غرورهای نژادی برهاند و با داشتن احکام و سنن و قدرت و پیوستگی جمعی، امتی باشند مسؤول و در جهت رسالت جهانی. گرچه بنی اسرائیل مسیح و رسالتش را طرد کردند و دعوتش به سوی محیط بیرون از اجتماع و سرزمین نبوتها رانده شد و تورات و انجیل از هم جدا شدند و در دو جهت قرار گرفتند، می بایست از میان اینها و از مجموع تعالیم و کتابهای پیامبران «اهل کتاب» امت قائمه‌ای تکوین شود و بر آید... «مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ...» و از همه آنها زمینهای برای امت گزیده: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ...»، در جهت رسالت پیامبران و تکمیل آن و توحید خالص و اسلام و تسلیم، با حدود و احکام و مرزهای گسترش یاب.

اوصاف و افعالی که در این آیات بی واسطه عطف آمده پیوستگی و تلازم آنها را می رساند: همینکه اصول کتاب را دریافته اند و هم مقصدند «امة» با همه قوای فکری و عملی خود بر خاسته آیات را تلاوت می کنند: «قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ»، و در جهت ایمان پیش می روند: «يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ...»

حرف عطف و ضمیر ظاهر و مقدم «وهم يسجدون» و دیگر عطفهای دو یا مرون... و پنهون... و یسارعون...، اتکاء و خصوصیت و صفی را می رساند: و همین افراد هستند که به راستی سجده می آورند و به معروف امر و از منکر نهی می کنند و در جهت خیرات می شتابند و همینها از شایسته‌گان انتساب و تعقیب مقاصد کتاب و پیامبران و خود شایسته رهبری دیگرانند: «وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ».

وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ .

ما، ابهامی و شرطی - باقرائت یاء - یفعلوا، یکفروا، بر طبق سیاق افعال سابق، ضمیر راجع به اهل کتاب است و باقرائت تاء، خطاب به مسلمانان و یا با اهل کتاب موصوف و یا مخصوص اهل کتاب و توجه از غیبت به خطاب که در پی وصف شایستگی آنان آمده «وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ». من خیر به جای «خیراً»، توسعه و

تعمیم را می‌رساند و لن، ابدیت را. تعدی یکفروه به دو مفعول و به جای دلن یکفر - مجهول، از جهت تضمین مفهوم جریان و برای ربط شهودی عمل با عمل است؛ هر خیری که انجام دهند، چون در پرتو تلاوت آیات است و از سر چشمه ایمان مایه می‌گیرد و سرعت می‌یابد، هرگز و برای همیشه ناسپاس و پوشیده نخواهد ماند بلکه پیوسته به آنان است و ظهور می‌یابد و بدان وسیله پاداش داده می‌شوند و از حیطة علم خدا بیرون نیست: **وَاللّٰهُ عَلِيْمٌ بِالْمُتَّقِيْنَ**، از افعال ارادی انسان، که همچون امواج پنخس میشود و همچون بذر پراکنده و در پوسته زمان و لایه‌های طبیعت پوشیده می‌گردد. آنچه از ایمان مایه حیاتی می‌یابد و از تقوا قدرت و جهتگیری، خداوند علیم آنها را در حد ایمان و اخلاص و تقوا امداد می‌کند و رشد می‌دهد و از پرده بیرون می‌آورد و صورت بقاء می‌بخشد. این محکمترین تأمین و تضمین مشروط است برای انسانی که خود را در معرض فنا و بدانگیزه فطرت بقایش را وابسته به عمل و در پرتو سازندگی آن می‌نگرد و نگران است که کوشش او چه محصولی بدبار آرد و چه آینده جاویدانی بسازد.

اِنَّ السَّٰدِيْنَ كَفَرُوْا لَمَنْ تَغْنٰى عَنْهُمْ اَمْوَالُهُمْ وَلَا اَوْلَادُهُمْ مِّنْ اٰلِهٍ شَيْئًا، وَ اَوْلٰىكَ اَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيْهَا خَالِدُوْنَ.

لن تغنی، نفی مؤبد و در مقابل «لن یکفر»، به قرینه عنهم، متضمن معنای دفاع است. من الله، سنن و فوائین و هر چه را از خدا است و وجهه خدائی و ابدیت دارد شامل می‌شود و در مقابل اموال و اولاد و هر چه گذرا و اعتباری و ناپایدار و مرکز اتکاء و وسیله قدرت و دفاع برای کافران محبوب و تهی از ایمان است؛ آنها که در جهت کفرند برای همیشه اموالشان و اولادشان آنها را هیچگونه بی‌نیاز و از آنان در برابر آنچه از خدا و سنن پایدار خدائی است دفاع نمی‌کند. این آیه باز گوی آیه نهم همین سوره است که در پی بیان نزول کتاب مصدق کتابهای گذشته و متکامل به محکّمات و متشابهات و اصول آنها و کمال رسالت آمده تا راسخون در علم و اندیشمندان «اولوالالباب» در آنها بیندیشند و راه اندیشه را در

همه جهات باز گشایند و تحريك عقلى و فكرى پدید آرند و از وابستگی به اموال و اولاد که نیرومندترین و نزدیکترین مراکز اتکاء است، برهانند. آن آیه مشعر بدین است که باید دید آمدن چنین نیروی ایمانی و معنوی، کافرانی که وابستگی به اموال و کسانشان آنها را از این حقیقت و ایمان به آن باز می‌دارد، دیگر بی‌بازی و نگاهبانی ندارند. این آیه پس از بیان تکوین امتی آمده است که برای مردم از متن و درون تاریخ بر آمده‌اند و آمر به معروف و ناهی از منکرند: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ...» و گروهی از اهل کتاب که با خیر امت هم‌هدفند و «مِنَ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ...». آن آیه که آغاز حرکت فکری و تاریخی و جهنگیری کافران و درگیری و تضاد درونی و بیرونی و مایه و گیرانه آتش شدن آنان است به خیر «وَأُولَئِكَ هُم وَقُودُ النَّارِ» پایان یافته. این آیه که پس از ساخته شدن و خروج خیر امت و موضعگیری آشکار کافران و برافروخته شدن و تلازم و مصاحبت آتش با آنان است به: «وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ».

نه سنن جاهلیت عربی و غیر عربی آن عصر، با اتکاء به مال و منال و قدرتهای روزش، توانست آن کفر کیشان را بی‌باز و جای و خلا خدا و آیتش را پر کند و پیشرفت این تحول و جنبش را بازدارد، و نه جاهلیت غربی و دنیاله روانش با همه صنایع و نقشه‌های استعماری و مال اندوزی و سرمایه سوزیش، که وقود و اصحاب آتش به جان خودشان و دیگران شدند. لهیب درویش استعداد و مواهب انسانی را می‌سوزاند و خاکستر می‌کند و شعله پیرویش آتشیهای جنگ نابود کننده و ویرانگر است. انسان تهی و بیگانه از خود و خدا که با مال یگانه شده، جز آنکه خود و اموالش گیرانه و مایه آتش باشد، چه باشد؟!

مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هُدَى الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتْهُ وَ مَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ.

ضمیر فاعل ینفقون، راجع به الذین کفروا، فی هذمالحیات الدنیا، باظرف و قید اشاره نزدیک و وصف الحیات الدنیا، چشم انداز و محیط محدود و بسته اتفاق و

افعالشان را می نمایاند . در مقابل فی سبیل الله که با چشم انداز باز و در جهت حیات متکامل و گسترده راه می یابد . صر به معنای سرمای سوزان و شدید و صدا دار و یا گرمای سوزنده است. «فَأَصَابَهَا إِعْضَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ بقره / ۲۶۶» که در مناطق استوائی گاه به صورت گردباد و گاه بادهای سوزنده بر می خیزد. مثل، نمودار و بیان محسوس و مشهود از حقیقت و واقعیتی است که جز با تمثیل برای همه از جهت معنا و عمق و یا گسترش زمانی احساس و ادراک نمی شود :

انفافی که در محدوده دنیا، محیط کفرالود آرزوها و در راه شهوات پست و هواهای فردی و یا گروهی انجام می گیرد و نموج می یابد ، چون از منشا دید باز و فوق دنیا نیست ، همچون باد است که به جای حیات بخشی و تلقیح و پرورش ، درویش حرارت و یا سرمای شدید و سوزنده باشد که بر کشتزاری زند و آن را بسوزاند. کشتزار ستمکاران به خود و به مواهب خود : « قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ » مانند دیگر اعمال و گفتارهایی که از منشا تعقل و اختیار و هدفگیری پیوسته پدیدار می شود و در اشیاء و انسانها در حد مبدأ حرکت و قصد و محتوایش اثر می گذارد ، آنچه بیهوده است محو می گردد و آنچه حق و خیر و کمال بخش است بر دلها می نشیند و اندیشه ها را بار آور می کند و اجتماع را در جهت کمال پیش می برد و بقاء می یابد ، و آنچه در متن دنیا و پستی ها و فرومایگیهای فردی و طبقه ای و گمراهی است، دلها و استعدادها و فراورده های انسانی را می سوزاند و هستی ها را یوک و خاکستر می کند. هم محصول کشت و حاصل کوشش انفاق کننده کفر کیش فریبکار و بهره کش سرمایه اندوز و هستی سوز را و هم سرمایه و فراورده های انفاق پذیر زیر دست و خود باختنه را: قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ^۱.

۱- این بیان و تمثیل کوتاه قرآن را روابط کنونی ملل بیشتر باز و تبیین کرده ، انفاقها و کمکهای اقتصادی و غذائی کشورهای سرمایه جو و سرمایه سوز ، چگونه سرمایه های انسانی و کشتکارهای انفاق شدگان را می سوزاند و آنها را نیازمند و جیره خوار و مصرف کننده به سود آنها نگه می دارد ، گزارشها و تجربیات نشان می دهد که اینگونه انفاقها از هر سلاخی مخربتر و سوزنده تر است .

شاید همه آیه تمثیلی از انفاق و کشتکار کافران باشد که با گذشت زمان و امواج حوادث می سوزد و همراه با خودشان به باد می رود. اینها چون بینشی وسیع و شناختی از خیر ندارند اگر کار خیر نمائی انجام دهند تنها در حد انفاق است آنهم برای تثبیت وضع خود و بهره آوری برای دنیایشان، در مقابل مؤمنان پیشرو آگاه و قائم به خیر در همه جهات و اعمال: «وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ» آنها که کافر شدند به خود ظلم می کنند و سرمایه و نقش و مواهب انسانی خود را از میان بر می دارند و محکوم عوامل زمان و زندگی پست می شوند و همه چیز را با دیدۀ جبر الهی و یا قهر تاریخی می نگرند: «وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ».

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا بِطَانَةَ مَنْ دُونِكُمْ لَا يَأْتُونَكُمْ خَبْرًا، وُدُّوْا مَا فَنَيْتُمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْيَاءُ مِنْ أَلْوَاهِمِ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَمْتِرًا، قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ آيَاتِنَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ.

یا ایها الذین، خطاب هشدار دهنده و آگاه کننده است به افراد و مجتمع ایمانی که خیر امتند و مسؤول اجرای معروف و بازداشت از منکر: «کنتم خیر امة...» اینان نباید کسانی را که چنین شناخت و مسؤولیتی ندارند - چه در داخل جامعه باشند یا خارج - آستر و پوشش زیرین و مستشار، در سازمان رهبری و روش و تدبیر امور خود گیرند. اینان همچون عنصر ناچوری هستند در خلال بدن که خود - به خود منشأ بیماری و از میان رفتن تعادل جسم می شوند، و مانند میکروبهای بیماری که می کوشند تا راه باز کنند و هر مانعی را بردارند تا به دستگاه عصبی و مغزی رسند و فکر و حرکت مستقیم را مختل کنند.

إِتِّخَاذُ: کوشیدن برای جذب و اخذ چیزیست که دور از دسترس باشد، بَطَانَةُ: آستر لباس در مقابل ظهاره، استعاره از کسی یا کسانیست که چسبیده به شخص و مشاور مخصوص و محرم راز باشند و از چشمها پنهان. خَبَلٌ: بی اعتدالی و ناهماهنگی که نتیجه تجزیه فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی است که کار بطانة مستشار خارجی دون المؤمنین می باشد، چون بطانة بیگانه می کوشد که فرهنگ

و اقتصاد و نظام سیاسی اسلامی را منحرف کند و در قالب معهود خود در آورد. ^۱ مفهوم «من دونکم» بیش از «من غیرکم» دو نیکم بطلان است.

آگاه باشید ای کسانی که ایمان آورده‌اید، جذب نکنید و نگیرید هیچگونه محرم راز و مشاور خاصی از حد پائین و مرتبه پست و دور از مقام شما، مقام «خیر امة اخرجت للناس...»، چه خطاب باید متوجه به همان افراد باشد. لایالونکم، معنایی رساتر و عمیق‌تر از مانند «یسعی علیکم» را می‌رساند. آل، سستی و ناتوانی و کوتاهی. لایالوا، نفی هر سستی و ناتوانی. ضمیر متصل «کم» توجه آنان را به اشخاص مخاطب نیز می‌رساند نه تنها دیگران را. خبل «علیکم» خیالاً - حال یا تمیز - به معنای فساد در اندیشه، دیوانگی و مشقت: همه توان خود را به کار می‌برند و از هیچ کوششی سستی و کوتاهی ندارند تا شما را تباہ و آشفته کنند و مغز و اعصاب شما را مختل گردانند، علاقه و انگیزه شدید آنان - و دوا - همین است که دچار هر گونه دشواری و بی‌سوسامانی گردید - ما عنتم، تمیم فعل به تأویل مصدر و معنایی بیش از معنای مصدری «عنتم...» دارد. قد بدت البغضاء من افواهم، تحقق نا آگاهانه این فعل را می‌رساند: کینه و دشمنی جوشان (البغضاء) از دهان و زبان و

۱ - پس از رحلت رسول خدا که بطانۀ او مؤمنان خالص و مجاهدین بودند؛ عناصر شرك و ارتجاع بیگانه از اسلام به تدریج در دستگاههای رهبری نفوذ کردند. از زمان خلیفه سوم که مردی اثرپذیر و نرمخوی بود، حزب اموی - چون مروان - و یهودیانی - چون کعب الاحبار - در درون دستگاه خلافت جای باز کردند و مستشار و بطلان شدند و افرادی مانند علی و اباضر و عطار را برکنار داشتند. علی کوشید تا این از اسلام بیگانه‌ها و فرصت طلبان را از متن دستگاه خلافت براند، و همین کوشش سرآغاز جنگها شد و سرانجام شهید تزکیه جامعه اسلامی شد و سپس از زمان معاویه و خلفای اموی، مسیحیان رومی و یهودیان امور مستشاری را به دست گرفتند.

در اجتماعی که رهبریش دچار خبل (مُخْبَل، مُخْبَط) شده پیوسته دچار تصادم طبقاتی می‌گردد، و دین و فرهنگ و اقتصاد و... مخبل می‌شود، و همه چیز باید از طبقه جایگرفته در بالا و دربارها صادر شود و مردم چشم و گوش بسته بپذیرند و یا پیوسته حاکم و محکوم در حال برخورد باشند؛ حاکمان از محکومان و محکومان از حاکمان در حال وحشت و نگرانی می‌باشند.

از خلال سخنانشان بیرون آمده و آشکار شده است. و آنچه از کینه‌ها را سینه‌هایشان در درون نهان می‌دارد بزرگتر و سنگین‌تر است از آنچه از سخنانشان بیرون می‌جهد: وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ.

این افعال و اوصاف: لَا يَأْتُونَكُمُ خَبَالًا، و دُوا مَا عَنْتُمْ، قد بدت البغضاء من افواههم، بیان حال و روش آگاهانه و یا نا آگاهانه مردم و گروه‌هایی از ادیان و مکتبها و ملیتهای دیگر است که در شناخت و هدف و مسؤولیتها مغایر و پیستر از خیر امت باشند. اینها اگر در درون و مغزهای رهبری و مسلمانان راه یابند و به عنوان بطانه گرفته شوند، می‌کوشند تا دستگاه رهبری و هماهنگی و رابطه آن را با مردم آشفته و مختل و دچار «خبل» و درگیری و سختی «عنت» کنند. این اوصاف و افعال طبیعی مردم و گروه‌هایی است که اندیشه و دید پست و محدود و متضاد «دوونکم» با خیر امت دارند و نمی‌توانند روش و منشی جز این داشته باشند. چه نا آگاهانه چه آگاهانه و بانقشه و مأموریت، مانند میکرب بیماری که اگر در با روی جسم زنده راه یافت و اتخاذ شد «لا تخذوا»، و در درون جای گرفت و «بطانه» گردید، همی کوشد تا به مراکز و دستگاههای حیاتی و اعصاب و قلب و مغز برسد و آنها را تباہ و مختل و آشفته «خبل» و کارش را دشوار «عنت» کند.

خبر قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ... برای راهنمایی و روشنگری مسلمانان است تا در سخنان و گفته‌ها و رفتار آنان با هشیاری بیندیشند و به اندیشه‌ها و کینه‌های درویشان آگاه شوند و به تظاهر دوستی و خیر خواهیشان اغفال نشوند. اینها با تضاد و کینه‌ای که در درون دلها و اجتماعشان جریان دارد و خطرهایی که از پیشرفت عقاید و اصول اسلامی برای قدرتها و سودهای خود احساس می‌کنند، پس از آنکه در جنگهای رویارویی شکست خوردند، جنگهای فکری و اعتقادی را به کار می‌برند و طرحها می‌ریزند و دامها می‌گسترانند، نامستشارهای کار آزموده و اندیشه‌ها و فرهنگهای کمراه کننده خود را در عقاید و جوامع مسلمانان نفوذ دهند. دگر گوییهای اجتماعی و پیدایش استعمار جهانی و تجربیات ملت‌های به پا خاسته، این آیه را همچون دیگر آیات اجتماعی و جهانی بیان و تفسیر می‌کند و از

تحدید و تطبیق بر همان یهودیان و یا مشرکان و منافقان آن زمان برتر و بازر می‌نماید.

بعضی از مفسرین^۱ اخیر برای ارائه حسن روابط و تساهل اسلامی، افعال: *لَا يَأْتِيكُم... رَابِعًا* خلاف سیاق ظاهر آیه قیود وصفی و به تقدیر «الذین» گرفته نه خبرهای تبیینی، تانهی لاتتخذوا بطانة محدود به کسان و بیگانگانی باشد که چنین اوصاف و افعالی دارند، چه نامسلمان باشند یا مسلمان، نه همه ملل غیر اسلامی. و یهود را شاهد می‌آورد که در آغاز اسلام دشمن سرسخت مسلمانان بودند و در فتوحات اندلس مسلمانان را یاری کردند و همچنین قبطیان مصر. و از مفسرین سلف به نظر ابن جریر استناد کرده که او در رد نظر قتاده که این آیه را تنها درباره منافقان گرفته، گفته است: «این نهی درباره کسانی است که به کینه‌توزی و دسیسه نسبت به مسلمانان با این اوصاف شناخته شده باشند...» مفسر معاصر این نهی را با قیودی که دارد مانند قیود نهی از اتخاذ کافران را یاران و اولیاء دانسته: «لَا يَأْتِيكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُواكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُواكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقِطُوا إِلَيْهِمْ...» ممتحنه / ۸، را شاهد آورده و به تفسیر آن از آیه «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ...» آل عمران / ۲۸، احاله کرده است. با آنکه برداشتن نهی در آیه ۸ ممتحنه در باره کافرانی که با مسلمانان بجنگیدند و آنها را از سرزمینشان اخراج نکردند، تنها در حد بر «یکی» و قسط «رفتار عادلانه» است و باید در این حد با آنها رابطه داشت، نه آنکه یگانه را دوست متصرف و همپیمان «ولی» گرفت و یا دوستی صمیمی «مودت» با آنان داشت که در آغاز همان سوره ممتحنه

۱- این توجیه از مؤلف تفسیر المنار، سیدرشید رضا است که با این توجیه خواسته اعتراضات متعصبان اروپائی را که می‌گویند اسلام سختگیر است جواب گوید. سپس برای تأیید نظر خود مقاله مفصلی را که استادش مرحوم شیخ محمد عبده در مجله عروة الوثقی پیرامون این آیه نگاشته نقل کرده است. اینک فشرده آن مقاله: «کشورها بیش از برج و بارو و سپاه و سلاح، نیازمند به مردانی مجرب و مصلح و صاحب نظر و دلسوز می‌باشند... هر حاکمی می‌تواند پول و اموال فراهم کند و برای بسیج سپاه و تهیه سلاح صرف کند ولی

از آن نهی شده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ ...»

هَآ أَنتُمْ أَوْلَاءُ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِمَا كَتَبَ كُتِبَ وَ إِذَا لَقَوْكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمْ الْأَنَابِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُؤْتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ.

هآ ، تشبیه است و اتم خطاب به مؤمنان ، اولاء اشاره بدانان و تأکید اتم اشعار به تعظیم دارد : هان شما ، همین شما مردم بلند نظر آنان را دوست می دارید و آنان شما را دوست ندارند . امکان دارد که « هؤلاء » اشاره به دیگران « دون المؤمنین » . همان افراد که دارای چنین نهادها و روش می باشند لایالونکم ... و مرجع ضمیر جمع تحبونهم است : همین شما آنان را با همان اوصاف و روشها که نسبت به شما دارند دوست می دارید . برخی از مفسرین این کلام را چون استفهام تمریض آمیز گرفته اند ، یعنی نباید دوستشان داشته باشید . ظاهر آیه خیر است از دو صفت و روحیه متقابل : مؤمن با هدفهای برتر و مقام روحی و دید و رسالتی که دارد باید همه را دوست بدارد و چون خیر و آزادی و کمال همه را می خواهد ، دشمنی او هم همان دوستی است ، و دشمن دشمن دوست است . و آنان که در تاریکی

چگونه می تواند بطنانه خردمند و غیرتمند و دلسوز و گزیده بگزیند و به دست آرد؟ در این امر خطیر باید قانون فطرت و ناموس طبیعت را مراعات کرد که اندیشه را از خطا باز دارد و دقایق امور را کشف می کند . . . و قانون ثابت فطری و طبیعی این است که کسانی برای کشور و ملتی دلسوز و غیرتمندند که دارای ریشه پایدار و پیوندی استوار با ملت و در ملت داشته باشند ، چنین مردمی به انگیزه نهاد و فطرت ، پیوسته رابطه خود را با ملت نگه می دارند و از حریم آن دفاع می کنند . . . پس برزمامداران کشور است که کار اداره کشور را جز به یکی از این دو گروه نسپارند : کسانی که با ملت خود پیوند سالم و استوار و ناگسستی دارند . . . یا مردانی که پیش از پیوند ملی رابطه دینی داشته باشند که مانند و به جای رابطه ملی یا موقعیتی برتر از آن در قلوب داشته باشند مانند دین اسلام . . . بیگانه ای که رابطه ملی و یا دینی با کشوری ندارد مانند مزدور است که پیوسته چشم به مزد دارد و اگر خانه ای بسازد برایش مهم نیست که سبل یا زلزله آنرا ویران کند ، چون مزدور است و پیوندی با ملت ندارد و اگر کارش را صادقانه انجام دهد و مزدش را دریا بد و یا در میان آن ملت

کفر و تعصبات و شهوات خود به سر می برند نباید دوست مؤمنان باشند. آنکس که به تاریکی انس گرفته روشنائی باجسم و اعصابش ناسازگار است و از آن حالت گریز دارد و هر که بخواهد این شخص را از تاریکی غار اندیشه هایش برهاند او را دشمن خود می پندارد.

و تومنون بالکتاب کله . الکتاب جنس نوع کتاب ، و کله به اعتبار اقسام و اجزاء است : شما به نوع کتاب ناشی از وحی و همه اقسام و اجزای آن ایمان می آورید. شما نقش ایمان به وحی و نبوت و کتاب را دارید، آنان نقش خود را در کتاب می یابند ، از این رو به چیزی گرایش دارند که با نفسشان سازگار است : «يُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَيَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ» . شاید « و تومنون ... » خبر دیگر باشد،

→

زنده گیش تأمین نشود از آن جدا می شود و به زادگاهی که با آن نسبت دارد باز می گردد و هیچ جاذبه و اندیشه و انگیزه و دلسوزی برای کشوری که مزدور آن شده ندارد. البته این حالت در صورتیست که کارش صادقانه و بیغرض و نظر باشد. و اگر نظر راست و صادقانه ای نداشته باشد ، و برخلاف آن ، برای انجام مقاصد سیاسی کشورش و آماده کردن وسیله نفوذ دولتش به این کشور آمده باشد، دیگر چه داعی به امانت و خدمت صادقانه دارد و جز خیانت و فریب نباید چیز دیگری از او انتظار داشت... بررسی تاریخی که احوال ملل را می نمایاند و سنت خدایا در خلفش بازگو می کند این است که دولتهای در حال رشد و گسترش یاب باید اداره کارش بوسیله مردانی باشد که حق ملت را بشناسند و ملت حق آنها را و نباید اداره هیچ امرش به دست بیگانه باشد. و هیچ حکومتی موضع تاریخی خود را پست نکرده به سوی سقوط نرفته است مگر با دخالت و ارتقاء عنصر بیگانه در آن که این نشانه ویرانی و به هم ریختگی است . . . همانگونه که اخلاق شخصی به سبب عوامل خارجی فاسد می شود ، فرزندان يك ملت و جامعه راهم سستی در انجام وظائف و بی غیرتی و بی مهری عارض می شود تا آنجا که دیگر به مصالح مردم و وطنشان نمی اندیشند و مصالح عموم را فدای منافع خصوصی خود و نظام و روابط اجتماعی را مختل می کنند . باز آسیب و زیان این اشخاص کمتر و جبران پذیرتر است از به دست گرفتن بیگانگان امور و دیوان و اداره کشور را . . . چه تأسف بار و درد آور است که زمامداران شرق، بویژه اسلامی ، برای حمایت خود کارهای کشور را تسلیم بیگانگان کنند و تا آنجا آنها را مورد وثوق و ولی خود گیرند که خدمات خصوصی و درون خانه های خود را به آنان سپارند و از مقام ولایت و سرپرستی که دارند به سود آنان کنار روند... بیگانه که چه بسا کینه های میراثی از زمان های گذشته و مطامع بسیار دارد، اگر مورد امانت قرار گیرد خیانت، و اگر قدرت بسا به اهانت کند ، احسان را

←

و یا حالیه برای لایحیونکم باشد: و حال آنکه به همه کتاب ایمان دارید آنان با شما روی دوستی ندارند. از این تعریض معلوم می شود که «دون المؤمنین» نظر به اهل کتاب است.

وَإِذَا لَقَوْكُمْ فَاَلْوَأْمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا... این توصیف که تظاهر به ایمان باشد، شبیه به اوصاف منافقان است که «دون المؤمنین» شامل آنان نیز می شود. عضوا علیکم الانامل بیان استعاره ایست از کینه و خشم آنان نسبت به مؤمنان: کسی که توانائی فروریختن زهر خشم خود را ندارد از شدت هیجان انگشتان خود را می گزد، مانند گزند گائی که از شدت خشم خود را می گزند. اینگونه خشم پر هیجان که راه بروز بر آن بسته است گاه موجب مرگ خشمگین می گردد، و چنین خشمگین کینه توز به حق و اهل حق همان به که با خشم خود جان دهد: قل موتوا بغيظکم، چه خداوند دانا به انگیزه هائی است که چنین خشمی را بر می انگیزد. ان الله علیم بذات الصدور.

إِنْ تَقَسَّكُمْ حَسَنَةً تَسُوهُمْ وَ إِنْ لُصِبْتُمْ سَيِّئَةً يَفْرَحُوا بِهَا وَ إِنْ تَصَبَرُوا وَ تَتَّقُوا لَا يَضُرَّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا، إِنْ أَلَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُجِيطٌ

نیر و مندی مسلمانان و قدرت رهبری آنان چنان است که دشمنان نمی توانند خود نیکی و خیری را به مباشرت از آنان بازدارند و یا ضربه ای رسانند، لذا چشم

به بدی پاسخ گوید و احترام را به تحقیر و نعمت را به ناسپاسی. در برابر لقمه ای لطمه زند و چون مورد وثوق شود شانه خالی کند و ستم روا دارد و بفریبد... آیا اکنون زمان آن نرسیده است که زمامداران شرق به احکام بی نقص خدا تن دهند و به احساس و وجدان خود بازگردند و به آنچه حوادث و مصائب آموخته رشد یابند و عمل کنند و دیگر خانه های خود را به دست خود و دشمنان خود ویران نکنند؟ به سوی فرزندان خود و برادران دینی خود روی آرند و بشتابند و برای آنان بپذیرند بعضی از آنچه را از بیگانه می پذیرند و از آنان بهترین یاور و برترین پشتیبانی یابند؟ منت خدائی را در آنچه به شما الهام بخشیده فطرتان را بر آن نهاده است پیروی کنید، حکمت بالغه او را در آنچه شمارا امر و نهی کرده مراعات کنید تا گمراه نشوید و لغزشها و اشتباهات شمارا به سست ترین موضع ساقط نکنند. نمی بینید؟ نمی دانید؟ احساس نمی کنید؟ تجربه نمی آموزید؟ تاکی؟ تاکی؟ انا لله وانا الیه راجعون.

به حوادث دوخته‌اند، اگر چه در تلاش و کید بر مسلمانان نیز هستند. همینکه خوبی و نیکی و پیشرفتی به مسلمانان روی آورد و تماس یابد آزرده خاطر می‌شوند و همینکه بدی بی‌رسد خوشنود و شادمان می‌گردند. مس^۱ حسنه و اصابت سیئه، مقیاس نظر آنان را می‌رساند که نمی‌توانند برای مؤمنان اندک خوشی، اگر چه مس باشد، بنگرند و آرزوی ضربه و اصابت سیئه را دارند.

در برابر اینگونه خشم و کینه‌ای که منشأ نقشه‌ها و حیلها علیه مسلمانان است، چه باید کنند؟

وَإِنْ تَصَبَّرُوا وَ اتَّقُوا ... صبر در راه پیشرفت مسلمانان و توحید و خودداری از ابراز اسرار مسلمانان و اتخاذ بطانه از بیگانگان و صبر از انگیزه‌های خشم و کینه و اقدام نابجا و تقویت نیروی اجتماعی - گر چه خویشان و دوستان سابق باشند که با چنین جاذبه‌هایی به سوی آنان و آنان را به سوی خود می‌کشانند - و هشجاری و پرواگیری از کیدها و نقشه‌های آنان، که معنای تقوا در این مورد باید همین باشد، با داشتن این دو خصلت همراه با ایمانی که سرآمد است، دیگر کیدها و دسائس آنان کاری نمی‌شود: لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا .

إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ - احاطه علم و احاطه قدرت . احاطه علم به اندازه تأثیر کید و اندیشه‌های آنان و طریق جلوگیری از اثر آن، چنانکه شما را بدان هدایت کرد، و ان تَصَبَّرُوا وَ اتَّقُوا . و احاطه قدرت به نافرجام گذاردن کیدشان و جلوگیری از به فرجام رسیدن نقشه آنان . تعملون نیز قرائت شده که خطاب به مؤمنین است: خداوند به اعمال و نیائی که منشأ آن اعمال است و به کار بردن فرمانهای او عالم است، و اگر ضرری از کید دشمنان به شما رسید از همان جهت است که به فرمان و رهبری او عمل نکرده‌اید .